

بیم* و مدرنیزاسیون تأملی

نوشته دבורا لاپتن

ترجمه مریم رفعت‌جاه

شارحان دیدگاه جامعه‌بیم‌زده (risk society) عمدتاً به شیوه‌هایی علاقه‌مندند که در آن مفهوم بیم به وضعیت مدرنیته متأخر ربط داده می‌شود. این دیدگاه، رویکردی برای بررسی امور سیاسی و معانی رایج در سطح کلان و استراتژیهای بیم ارائه می‌نماید. شارحان «جامعه‌بیم‌زده» بر فرآیندهایی چون فردی‌شدن، تأملی بودن (reflexivity) و جهانی شدن به مثابه عواملی که در «جامعه‌بیم‌زده» ملت‌های غربی گرد هم می‌آیند تأکید می‌کنند. در این مقاله به بررسی بینشهایی می‌پردازیم که دو شارح مهم تر «جامعه‌بیم‌زده»، اُریش بک (Ulrich Beck) و آنتونی گیدنز (Anthony Giddens) ارائه کرده‌اند. اگرچه آنها در بدو امر شناخت خود را از بیم و مدرنیته متأخر به طور جداگانه گسترش دادند، اما از آنجا که نوشته‌های بک و گیدنز نکات مشترک بسیاری با یکدیگر دارد، تصمیم گرفتیم که در این مقاله آراء آنان را در کنار یکدیگر مورد بررسی قرار دهیم. با این حال، همچنان که در پایان این گفتار یادآور شده‌ایم، تفاوت‌های مهمی نیز در نوشته‌های آنان وجود دارد که نیازمند تذکر است.

بک و جامعه‌بیم‌زده

جامعه‌شناس آلمانی اُریش بک در مورد مطالب جامعه‌شناختی مربوط به بیم، به شخصیت برجسته‌ای بدل شده است. ترجمه انگلیسی کتاب او جامعه‌بیم‌زده: به سوی مدرنیته‌ای نوین، نخستین بار در سال ۱۹۹۲ چاپ شد (نسخه اصلی آلمانی آن شش سال پیش از آن منتشر شده بود) و بحث‌های زیادی را درباره ماهیت بیم در جوامع معاصر غربی برانگیخت. به دنبال آن، بک کتابهای

دیگری درباره جنبه‌ها و ابعاد مختلف بیم نوشته که تعدادی از آنها به زبان انگلیسی برگردانده شده‌اند. این آثار شامل مدرنیزاسیون تأملی (که در سال ۱۹۹۴ با آنتونی گیدنز و اسکات لَش (Scott Lash) نوشته شد)، آشوب عادی عشق (که در سال ۱۹۹۵ با همراهی الیزابت بک گرنشایم (Beck-Gernsheim) نوشته شد) و سیاست بوم‌شناختی در عصر بیم (۱۹۹۵) می‌شود. همچنین شماری مقالات در مجلات و برخی از فصول کتابها درباره این موضوع را نیز شامل می‌شود. (به عنوان مثال نگاه کنید به بک، ۱۹۹۲a، ۱۹۹۶a و ۱۹۹۶b).

بک در این آثار استدلال می‌کند که افراد در جوامع معاصر غربی در دوره‌ای در حال گذار زندگی می‌کنند که در آن جامعه صنعتی در حال تبدیل به جامعه‌ای بیم‌زده است. در این دوره گذار، تولید ثروت، ملازم بیمه‌است، بیمه‌ایی که به منزله پیامد مدرنیزاسیون در حال گسترش‌اند. بنابراین مشکل اساسی جوامع غربی تولید و توزیع کالاهایی مانند ثروت و اشتغال در وضعیتهای کمیابی (همچنان‌که در اوایل مدرنیته وجود داشت و هنوز هم در کشورهای در حال توسعه باقی مانده است) نیست بلکه ممانعت یا به حداقل رساندن زیانها (bads)، یا به عبارت دیگر بیمه‌است. امروزه مناقشات و درگیریهای مربوط به بیم بر عرصه‌های عمومی و سیاسی و خصوصی در حال سیطره یافتن است. از این رو افرادی که در این جوامع زندگی می‌کنند، آگاهی بیشتری از بیم پیدا می‌کنند و مجبور می‌شوند که در زمینه‌های روزمره و عادی با بیمها مواجه شوند: «هر کس به نوعی گرفتار پیکارهای تدافعی گوناگون و در انتظار ظهور نوعی خصومت در شیوه زندگی و تغذیه خود است» (بک، ۱۹۹۴: ۴۵).

بک در بیشتر نوشته‌هایش رویکردی رئالیستی به بیم را نمایان می‌سازد. برای او بیم، کلمه دیگری برای مخاطره (hazard) یا خطر (danger) است.^{*} او مدعی است که «بیمه‌های مدرنیزاسیون تهدیدهایی بازگشت‌ناپذیر برای حیات گیاهان، جانوران و موجودات انسانی هستند» (بک، ۱۹۹۲b: ۱۳). از بسیاری جهات او خشم خود را از سرشت همواره مخاطره‌آمیز زندگی در مدرنیته متأخر آشکار می‌سازد و بینشی آخرالزمانی (apocalyptic) از این که چگونه مخاطره‌ها و خطرات می‌توانند نوع بشر و سایر موجودات زنده را نابود کنند، ارائه می‌دهد. با این حال این رویکرد

* در شماره گذشته ارغنون در مقاله «نیکلاس لومان و نظریه نظامهای اجتماعی» با آرای لومان درباره بیم (risk) و خطر (danger) آشنا شدیم. در نظر لومان بیم فاجعه‌ای است که تصمیم خود ما به وجود آورده است در صورتی که خطر زبانی است که از خارج وارد می‌شود (مثل زلزله). از نظر لومان مفهوم بیم از حیث تاریخی در ایام طولانی گذار از قرون وسطی به دوران مدرن اولیه پدید آمده است و نخستین عملکرد آن در حیطه بیمه کشتیرانی بوده است. از این رو ما risk را به بیم و danger را به خطر و hazard را به مخاطره ترجمه کرده‌ایم، که منظور از آن نوعی نقش فعال آدمی است در خود را به خطر انداختن. — م.

رنالیستی همیشه در سرتاسر آثار او حفظ نمی‌شود. در بخشهایی از نوشته‌های یک فرآیندهای فرهنگی و اجتماعی که میانجی فهم و ادراک بیم هستند، مورد تأکید قرار گرفته است؛ بنابراین او نوع وضعی از ساختگرایی اجتماعی (social constructionism) را آشکار می‌سازد. برای مثال در جامعه بیم‌زده او از یک جهت یادآور می‌شود که میان بیم فی‌نفسه و «برداشتی که عامه از آن دارند» تفاوت وجود دارد و سپس توضیح بیشتری داده و می‌گوید «مشخص نیست که آیا این خود بیمها هستند که تشدید شده‌اند یا نظر ما درباره آنها تشدید شده است» (۱۹۹۲b: ۵۵). تأیید از خود یک است. «بیمها، بیمهایی در معرفت هستند. بنابراین برداشتها از بیم و خود بیمها چیزهای متفاوتی نیستند بلکه یکی هستند» (۱۹۹۲b: ۵۵). یک در مقاله بعدی‌اش، به گونه مشابهی استدلال می‌کند که بیمها «برساخته‌های اجتماعی هستند که به گونه‌ای استراتژیک در حوزه عمومی، تعریف یا لاپوشانی و یا دراماتیزه می‌شوند و این کار به کمک مواد و مصالح علمی که به همین منظور فراهم شده انجام می‌گیرد» (۱۹۹۶a: ۴).

یک در سیاست بوم‌شناختی (۱۹۹۵) دو رویکردی را که به نظر او مهمترین رویکردهای تفسیر بیم هستند، با هم مقایسه می‌کند: «عینی‌گرایی علمی - طبیعی در مورد مخاطره‌ها» (اصطلاح یک برای رویکرد رنالیستی) و «نسبی‌گرایی فرهنگی درباره مخاطره‌ها» (اصطلاح او برای رویکرد ساختگرایی اجتماعی «قوی»). او معتقد است هر دو رویکرد دارای نقاط قوت و ضعف است. او استدلال می‌کند که «عینی‌گرایی علمی - طبیعی» سودمند است زیرا با استفاده از نیروی تکنیکی مشاهده، اندازه‌گیری و محاسبه به شناسایی بیمها نائل می‌شود. مخاطره‌ها برای این که اساساً «درک‌پذیر» شوند مستلزم مقوله‌های علمی - طبیعی و ابزارهای اندازه‌گیری‌اند (۱۹۹۵: ۱۶۲). با این حال ضعف عینی‌گرایی در آن است که به سبب جست‌وجوی عینیتی بیطرفانه، نمی‌تواند مانند سایر دیدگاههای مربوط به بیم، شیوه‌هایی را بازشناسد که در آنها «واقعیت‌های علمی» در زمینه‌های فرهنگی - سیاسی جای می‌گیرند و تفسیر می‌شوند: «نه آزمایشها و مدلهای ریاضی می‌توانند اثبات کنند که موجودات بشری چه چیزی را باید بپذیرند و نه به هیچ صورتی می‌توان محاسبات مربوط به بیم را صرفاً در اصطلاحات تکنیکی و بوروکراتیک فرمول‌بندی کرد، زیرا آنها آن پذیرش فرهنگی را که قرار است ایجاد کنند، بدیهی فرض می‌کنند» (۱۹۹۵: ۹۱).

رویکرد «نسبی‌گرایی فرهنگی» از نظر یک به درستی بر جنبه‌های زمینه‌ای (contextual) واکنش‌های بیم‌زده تأکید می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که آنچه در یک دوره تاریخی موجب نگرانی یک گروه اجتماعی می‌شود ممکن است در گروه دیگر ایجاد نگرانی نکند. از این دیدگاه در حال حاضر محاسبات بیم، دیگر در مقام داور قرار نمی‌گیرند، بلکه همچون یک طرف قضیه در

درگیرها هستند که برحسب درصدها، نتایج حاصل از آزمایشها و برآوردها و نظایر آن نمایش داده می‌شود» (یک، ۱۹۹۵: ۹۲). با وجود این، او این رویکرد را، رویکردی می‌داند که غالباً بسیار نسبی‌گرا می‌شود و بر اساس منظری که اتخاذ می‌کند هر چیزی را می‌تواند به طور بالقوه در مقوله خطرناک جای دهد. در نتیجه این رویکرد از عهده‌بازشناسی سرشت ویژه مخاطره‌های «واقعی» معاصر بر نمی‌آید. یک در پی آن است که هر دو رویکرد را در آنچه که خودش آن را «رویکردی جامعه‌شناختی» می‌نامد، تلفیق کند (۱۹۹۵: ۷۶). او با قبول این ایده که بیمه‌های واقعی وجود دارند رویکرد «عینی‌گرای علمی-طبیعی» را ننگ می‌دارد اما با دست زدن به این استدلال که در جوامع غربی در مقایسه با دوره‌های قبلی مفهوم پردازی و پرداختن به سرشت و علل بیمه متفاوت است، دیدگاه «نسبی‌گرایی فرهنگی» (به عبارت دیگر موضع ساختگرای اجتماعی ضعیف) را وارد نظریه خود می‌کند.

یک به «تمایل فرهنگی» ای علاقه‌مند است که افراد و گروه‌های اجتماعی برای مهم شمردن برخی بیمه به عنوان امری مهم و مورد غفلت قرار دادن برخی دیگر از خود نشان می‌دهند. برای مثال، او می‌پرسد چرا مسأله نابودی جنگلها (به ویژه در کشور خود او آلمان) چنین توجهی را به خود جلب نموده در حالی که مخاطره‌های دیگری چون هلاکت تعداد زیادی از مردم در جاده‌ها، وسیعاً نادیده گرفته می‌شود؛ دلیل آن این است که تخریب و اعتراض

به شیوه‌های نمادین وابسته به یکدیگرند. نمادهایی که یک عصب فرهنگی را متأثر می‌کنند و موجب هشدار می‌شوند - که غیرواقعی و فوق واقعی بودن مخاطره‌ها در زندگی روزمره را تحرد کرده و آن را قابل فهم می‌سازند - جریان تجربیدی بودن، غیرقابل فهم بودن و لمس‌ناپذیری بودن فرآیند تخریب که صنعت پیشرفته مخاطره‌ها آن را زنده نگه می‌دارد اهمیتی کلیدی می‌یابند (یک، ۱۹۹۵: ۴۷).

بنابراین تصاویر فکرها یا جنگل‌های در حال نابودی نمایانگر گستردگی و عظمت بیمه‌هایی است که ما را احاطه کرده و امر فهم‌ناپذیر را به امر فهم‌پذیر بدل کرده و همچنین هدفی در اختیار ما می‌گذارد که احساس موهومی از کنترل را به طرف آن نشانه برویم. یکی از واکنشهای معمول در برابر خطرات شدید این است که وجود آنها را به مثابه نوعی سازوکار روانشناختی محافظت از خود و کوششی برای تداوم احساس بهنجار بودن انکار کنیم. هدفهای نمادین آلاینده‌ها به ما کمک می‌کنند تا با متمرکز کردن توجه خود بر روی آنها و نادیده گرفتن بقیه خطرها این کار را به انجام برسانیم (یک، ۱۹۹۵: ۹-۴۸).

یک تصدیق می‌کند که تمامی جوامع در همه دورانهای تاریخ بشر، به لحاظ حیات و سلامت، در

معرض تهدید بوده‌اند و بنابراین می‌توان آنها را «جوامع بیم‌زده» توصیف کرد. با این حال او اصطلاح «جامعه بیم‌زده» را منحصراً برای توصیف روندهای دوران معاصر به کار می‌گیرد. یک برای بررسی، بیمه‌ها را در سه دوران از هم متمایز می‌کند: جوامع ماقبل مدرن، جوامع مدرن اولیه و جوامع معاصر یا جوامع مدرن متأخر. (همچنین در آثارش به جوامع ماقبل صنعتی، دوران صنعت‌گرایی نخستین و صنعت‌گرایی متأخر اشاره می‌کند.) او برای مدرنیته متأخر، ویژگی‌های متعدد متمایزی تعریف می‌کند و آنها را با دوران مدرنیته اولیه مقایسه می‌نماید. در این میان یکی از تفاوت‌های عمده آن است که خطرها و مخاطره‌ها در جوامع معاصر - مهمتر از همه مسایل زیست‌محیطی مانند آلودگی هوا و آب، تشعشعات یونیزه‌کننده و ترکیبات شیمیایی سمی در مواد غذایی - به طور قابل ملاحظه‌ای با دوره‌های قبلی فرق کرده است. یک مدعی است که از اواسط سده بیستم جامعه صنعتی در مقیاسی وسیع و بی‌نظیر با تهدیدهایی به حیات بشر مواجه بوده است. برخلاف بیمه‌های شخصی که در اوایل صنعتی شدن ایجاد می‌شد، حد و مرز چنین تهدیدهایی را، نه به لحاظ فضایی و نه زمانی و نه اجتماعی، نمی‌توان معین کرد. عظمت و ماهیت جهانی بیمه‌چنان‌اند که تعیین کمیّت و ممانعت و اجتناب از آنها روز به روز دشوارتر می‌شود. مخاطره‌های معاصر، در حال حاضر، بیشتر رویدادهایی بی‌انتهای هستند تا وقایعی که فرجام آنها قابل پیش‌بینی است. یک درباره این که «سطوح بالاتر و بالاتری از مخاطره‌ها تبدیل به هنجار می‌شود» سخن می‌گوید (پک، ۱۹۹۵: ۱۳). او استدلال می‌کند که در دوران معاصر، مخاطره‌ها بسیار آخرالزمانی‌تر از دوران قبلی هستند و همه صور حیات روی کره زمین را به نابودی تهدید می‌کنند.

از این گذشته، پک، محاسبه‌پذیری مخاطره‌های دوره معاصر را با مخاطره‌های دوره‌های قبلی مقایسه می‌کند. او شیوه‌های اندیشیدن به تهدیدها و مخاطرات و نیز شیوه برخورد با آنها را در جوامع ماقبل مدرن و مدرنیته اولیه با هم مقایسه می‌کند. در جوامع ماقبل مدرن تهدیدهای معمول و متداول (طاعون، خشکسالی، بلایای طبیعی، جنگها، همچنین جادو، خدایان و شیاطین) محاسبه ناشدنی انگاشته می‌شدند زیرا این تهدیدها به علت‌های خارجی و فوق طبیعی نسبت داده می‌شدند. از طریق فرآیندهای مدرنیته که در صنعت‌گرایی اولیه رخ داد، به هر روی این تهدیدها در جریان توسعه کنترل عقلانی ابزاری، به بیمه‌هایی محاسبه‌پذیر تبدیل شدند (پک، ۱۹۹۵: ۳۵). بیمه‌ها در دوره مدرنیته اولیه، امور تعیین‌شدنی و غیرقطعی محاسبه‌پذیر فهمیده می‌شدند و به منزله محصول انتخاب اجتماعی در نظر گرفته می‌شدند که می‌بایست در برابر فرصتها سبک و سنگین و سنجیده و پذیرفته می‌شدند و با آنها مقابله می‌شد یا صرفاً به افراد تحمیل می‌شد (۱۹۹۵: ۷۷).

بر اساس دیدگاه پک در دوره مدرن متأخر، بنیادهای منطق بیم به آن صورتی که در مدرنیته اولیه

توسعه یافته بود، و از گون شده یا به حالت تعلیق درآمده است. در «جامعه بیم زده» روشهای مدرنیستی محاسبه بیم، دیگر کارایی ندارد. بیمهای جامعه مدرن متأخر به سبب ماهیت غیرمحلّی و آثار بالقوه درازمدتی که دارند، به سادگی قابل محاسبه نیستند: «این ویژگی را با ارجاع به مثالی واحد می توان نشان داد: امروز برخی از آسیب دیدگان سانحه چرنوبیل با آن که سالها از آن می گذرد، هنوز حتی متولد نشده اند» (بک، ۱۹۹۶: ۳۱). هنگام وقوع بدترین فاجعه یا حادثه ممکن (مانند سوانح ناشی از سلاحهای هسته ای، زیستی و شیمیایی که نابودی و هلاکت توده های وسیع مردم را در پی دارد) که تأثیرات آن طولانی مدت، جبران ناپذیر و محاسبه ناشدنی است، هیچ نهادی وجود ندارد که بتواند از آن ممانعت کند یا تأثیرات مخرب آن را جبران کند. در چنین سناریویی، با توجه به عظمت آن تهدید مشکل می توان علت واحدی را مشخص کرد و تقصیر را به گردن آن انداخت یا غرامت مالی خسارت های وارد شده را تعیین و پرداخت نمود (بک، ۱۹۹۶: ۱۵). بنابراین قواعد انتساب و علیت که در دوران مدرن اولیه رایج بودند، در مواجهه با جهانی شدن بیم از اعتبار افتادند. همچنانکه نظامهای ایمنی که زمانی با بیم سروکار داشته مانند بیمه و برنامه های پرداخت خسارت نیز کارایی خود را از دست دادند. مخاطره های معاصر را فقط با استفاده از ابزارهای تکنولوژیک می توان کاهش داد اما هیچ گاه نمی توان به طور کامل آنها را از میان برداشت (بک، ۱۹۹۵: ۷-۷۶).

در «جامعه بیم زده» به سبب پیچیدگی جامعه و دانش فنی ارزیابی بیم به میزان زیادی با ابهام و تردید مواجه است. در ایام اولیه صنعتی شدن، بیمها و مخاطره ها در معرض درک حواس بودند - آنها را می شد بویید، لمس کرد، چشید یا با چشم غیر مسلح مشاهده کرد. در مقابل، امروزه بسیاری از بیمهای مهم از درک و فهم ما می گریزند زیرا در قلمرو فرمولهای فیزیکی و شیمیایی متمرکز شده اند (مانند ترکیبات سمی در مواد غذایی یا تهدید هسته ای) (بک، ۱۹۹۲: ۲۱). این بیمها به جای آن که در تجربیات روزمره وجود داشته باشند در دانش علمی جای گرفته اند. دانشهای تخصصی در مواجهه با یکدیگر دچار تضاد می شوند و به مناقشه بر سر دیدگاهها و شیوه های محاسبه و نتایج منجر می شوند. این امر عمل را فلج می کند. علم به تنهایی از پاسخگویی به سرشت پهن دامنه و نامعین مخاطرات معاصر ناتوان است. فرضیه های مربوط به ایمن سازی این مخاطرات را نمی توان به شیوه تجربی آزمود و قدرت مداخله علم در زمینه ای که در آن، دنیا آزمایشگاهی برای آزمودن نحوه تأثیر خطرها بر روی جمعیتها شده، اندک و ناچیز است. در نتیجه دانشمندان در مورد ارزیابیهای مربوط به بیم اقتدار خود را از دست داده اند؛ محاسبات دانشمندان، بیش از پیش، توسط گروهها و فعالان سیاسی به مبارزه خوانده می شود (بک، ۱۹۹۵: ۶-۱۲۵).

بنابراین، سرشت چنین مخاطره هایی مفهوم بیم را به برداشت ماقبل مدرن از «نامنیهای

محاسبه‌ناپذیر» بازمی‌گرداند. همانطور که در مورد این نوع مخاطره‌ها معمول است، آنها منطق اجتماعی محاسبه و پیش‌بینی بیم را بی‌اثر می‌سازند (۱۹۹۵: ۷۷). با وجود این، شیوه‌های در نظر گرفتن و مقابله کردن با مخاطره‌های معاصر با دیدگاه‌های دوران ماقبل مدرن یکسان نیست. مفهوم طبیعت، شیاطین یا افعال خداوند که افراد جوامع ماقبل مدرن را هراسان می‌کرد، مفهومی فوق‌طبیعی است. در آن زمان طبیعت و خطرهای آن همچون نیروهایی که از خارج تحمیل می‌شدند و بنابراین خارج از کنترل انسانها هستند در نظر گرفته می‌شوند. در مقابل، خطرها و مخاطره‌ها در جوامع مدرن اولیه و جوامع مدرن متأخر همچون تولیدات انسانی در نظر گرفته می‌شوند نه اموری فوق‌طبیعی. بنابراین آنها به گونه‌ای انگاشته شده‌اند که انسانها مسئولیت مهار آنها را بر عهده دارند و در اساس می‌توان از آنها اجتناب کرد یا آنها را تغییر داد.

این امر، یعنی پیوند یافتن مسئولیت انسانی با مخاطره‌های معاصر، تفاوت مهم دیگری را میان خطرهای قدیم‌تر و مخاطره‌های دنیای معاصر پدید می‌آورد. از آنجا که مخاطره‌های معاصر به عنوان پیامد کنش انسانی - و عمدتاً رویدادهای مرتبط با مدرنیزاسیون، صنعتی شدن، شهری شدن و جهانی شدن - به شمار می‌آیند، با ایرادها و زیانهای چنین وقایعی پیوسته مقابله و مبارزه می‌شود. در حالی که ممکن است عدم قطعیتها همیشه بخشی از زندگی انسان بوده باشد اما تفاوت مدرنیته متأخر در آن است که بسیاری از این امور از رشد دانش انسان برمی‌خیزد (به جای آن که توسط آن تخفیف یابد یا برطرف شود). در واقع حتی بیمهای گذشته مانند طاعون و سیل و خشکسالی اکنون به ندرت به عنوان افعال خدایان یا شیاطین یا نتیجه «طبیعت به خطا رفته» در نظر گرفته می‌شوند. در عوض تصور می‌شود مداخله انسان نقشی اساسی ایفا می‌کند و حاصل آن، آن است که طبیعت به سبب آن که با خشونت با آن رفتار شده است و به گونه‌ای نامناسب با آن رفتار شده است، تلافی کند و دست به انتقام متقابل بزند.

بنابراین در اپیدمی بیماریهای عفونی باکتریایی، داروهایی مقصر دانسته می‌شوند که به باکتریهای مقاوم در برابر آنتی‌بیوتیک منجر شده‌اند. علت سیلها و ریزش کوهها و خشکسالیها به پاک کردن بیش از حد زمین از جنگلها و تغییرات آب و هوایی ناشی از گرم شدن کره زمین نسبت داده می‌شود که به نوبه خود از آثار جانبی صنعتی شدن به شمار می‌آیند. بیمها در معنای معاصر خود، اساساً مبتنی بر تصمیمها هستند؛ به ویژه تصمیمهایی که سازمانها و گروههای سیاسی با در نظر گرفتن فواید تکنیکی - اقتصادی و با ملاحظات مربوط به سودمندی اتخاذ می‌کنند. نتیجه آن که «این تعداد مردگان و مجروحان نیست که خطرات مگا تکنولوژی را به موضوعی سیاسی تبدیل می‌کند بلکه خصیصه‌های اجتماعی و خودتولیدگری (self-generation) صنعتی آنهاست که این

امر را به موضوعی سیاسی بدل می‌کند (پک، ۱۹۹۲a: ۹۸).

مدرنیزاسیون تأملی

جنبه‌های سیاسی بیم و انتقاد از خودی که به وسیلهٔ بیم ایجاد می‌شود در برداشت پک از جامعهٔ بیم‌زده نقش بنیادی دارد. او بیم را به عنوان شیوه‌ای روش‌مند برای مواجهه با مخاطره‌ها و ناامنیها معرفی می‌کند که توسط خود مدرنیزاسیون ایجاد و تعریف می‌شود. بیمها برخلاف خطرهای گذشته، پیامدهایی هستند که به نیروی تهدیدکنندهٔ مدرنیزاسیون و جهانی ساختن شک به دست آن مربوط می‌شوند. آنها به لحاظ سیاسی تأملی هستند (۱۹۹۲b: ۲۱). مفهوم بیم با بازاندیشی پیوسته است زیرا اضطرابها و نگرانیها دربارهٔ بیمها، به مطرح کردن سؤلهایی دربارهٔ اعمال متداول و مرسوم می‌انجامد. در جامعهٔ بیم‌زده، جامعه به سه شیوه تأملی می‌شود که خود ناشی از سرشت جدیداً جهانی‌شدهٔ بیم است. در وهلهٔ نخست جامعه در سطح جهانی به موضوع و مسأله‌ای برای خودش تبدیل می‌شود. در مرحلهٔ دوم، آگاهی از ماهیت جهانی بیم، انگیزه‌های جدیدی در جهت توسعهٔ سازمانهای تعاونی بین‌المللی ایجاد می‌کند. در مرحلهٔ بعدی مرزهای سیاسی رو به محو شدن می‌گذارند و به اتحادیه‌های جهانی منتهی می‌شوند. به وسیلهٔ این فرآیندها جامعهٔ بیم‌زده به «جامعهٔ جهانی بیم‌زده» تبدیل می‌شود که در آن سیطرهٔ عمومی مناقشه و کنش سیاسی جهانی می‌شود؛ این امر نوع متفاوتی از شهروندی را به وجود می‌آورد. «شهروندی جهانی» که در آن شیوهٔ سنتی تعیین هویت که مبتنی بر زمینه‌های محلی بود، جای خود را به تکیه بر چشم‌اندازی جهانی می‌دهد. نتیجهٔ این تغییر، ایجاد اتحادیه‌های جدیدی متشکل از گروههای عملگرایی موقتی است که شکل جدید و متفاوتی از سیاست است و فراسوی سلسله‌مراتب سنتی قرار می‌گیرد (پک، ۱۹۹۶a: ۲).

پک (۱۹۹۴، ۱۹۹۶a) اظهار می‌کند که استفاده از واژه «تأملی» در مفهوم مدرنیزاسیون تأملی به معنای تأمل محض نیست بلکه بیشتر به معنای مواجه شدن با خود است. حرکت به سوی تأملی شدن پیامدهای جانبی ناخواستهٔ مدرنیته یا فزونتر مخاطراتی است که مدرنیته به عنوان بخشی از پروژهٔ خود آن را تولید می‌کند (۱۹۹۶b: ۲۸). این همان فرآیند مدرنیته است که به طرف بررسی و انتقاد از خود حرکت می‌کند. بنابراین، این امر فی‌نفسه به معنای رد مدرنیته نیست بلکه بیشتر، کاربستی از یکی از اصول مدرنیته بر خود آن است. مدرنیزاسیون تأملی، شامل دو مرحله است: مرحله اول (مرحلهٔ واکنش) بخشی از گذار خودکار از جامعهٔ صنعتی به جامعهٔ بیم‌زده است که در آن بیمها به منزلهٔ بخشی از فرآیندهای مدرنیزاسیون تولید می‌شوند اما هنوز به موضوعی برای مباحثات عمومی و خصوصی و کشمکشهای سیاسی تبدیل نشده‌اند؛ مرحلهٔ دوم عبارت از این

است که جامعه صنعتی خود را به عنوان جامعه بیم‌زده مشاهده می‌کند آن هم به همراه بازشناسی فزاینده از خطرهایی که در مدرنیته نهفته است که این امر خود زیر ساختارهای جامعه را مورد شک و تردید قرار می‌دهد. بنابراین مدرنیزاسیون تأملی:

ترکیبی از واکنش و تأمل است که تا زمانی که فاجعه صورت خارجی به خود نگرفته، می‌تواند مدرنیته صنعتی را در مسیر انتقاد از خود و تغییر خود قرار دهد. مدرنیزاسیون تأملی، هر دو عنصر را شامل می‌شود: تهدید و واکنش‌گونه بنیادهای خود جامعه صنعتی از طریق مدرنیزاسیون موفقیت‌آمیز فزونی که در برابر خطرها کور است، و رشد آگاهی و تأمل درباره این وضعیت (یک، ۱۹۹۶ب: ۳۴).

تفاوت میان جامعه صنعتی و جامعه بیم‌زده در همین تأمل انتقادی درباره خطرهای مدرنیته نهفته است.

از دیدگاه یک مدرنیزاسیون تأملی، به امکان نوعی خوددنا بودگری خلاق، برای کل یک دوران، یعنی دوران جامعه صنعتی می‌انجامد (۲: ۱۹۹۴). پیشرفت به نابودی خود منجر می‌شود اما نه آن‌چنان که مارکس پیش‌بینی کرده بود از طریق مبارزه طبقاتی یا انقلاب، بلکه به منزله پیامدی ناخواسته، به واسطه فرآیندهای بی‌وقفه و رشدیابنده خود مدرنیزاسیون. داوریهایی مربوط به بیم نمایشگر داوریهایی اخلاقی ضمنی (اگرچه در لفافه گفتگو درباره «واقعیت‌های عینی کمی پوشاننده می‌شود) بر سر شیوه‌های توسعه جوامع انسانی است (یک، ۱۹۹۲ب: ۱۷۶). یقینهای ساده‌دلانه روشنگری – خوش‌بینی به پیشرفت انسان در نتیجه علم و کنش عقلانی شده – از میان رفته‌اند و به نیاز فرد برای پیجویی و جعل یقین‌هایی جدید برای خودشان منتهی شده است (یک، ۱۹۹۴: ۱۴).
 عامه مردم نسبت به علم بدگمان شده‌اند زیرا آنها می‌دانند که بسیاری از بیم‌هایی را که درباره آن نگران هستند، علم ایجاد کرده و نیز می‌دانند که دانش علمی درباره بیم ناکامل و غالباً تناقض‌آمیز است و از عهده حل مشکلاتی که به وجود آورده، برنمی‌آید. از این رو مردم باید با ناامنی و عدم قطعیت مداوم مواجه باشند. به نظر می‌رسد که نظم اجتماعی رایج بر اثر تحلیل رفتن یقینهای گذشته در حال متلاشی شدن است. بر سر تعریف واژه بیم مناقشه‌ای دائمی، به ویژه میان آنهایی که تعریف‌هایی برای بیم ارائه کرده‌اند (عمدتاً متخصصان) و آنها که مصرف‌کنندگان این تعاریف‌اند (عامه مردم)، وجود دارد. در نتیجه در جامعه بیم‌زده، بیم به مفهومی بسیار سیاسی تبدیل شده است.
 یک (۱۹۹۲ب: ۵۲) متخصصان را به سبب موضعگیری آنها در قبال عامه مردم مورد انتقاد قرار می‌دهد، زیرا آنها عامه مردم را به منزله ناآگاهانی تصور می‌کنند که برای نشان دادن واکنش مناسب در برابر بیم صرفاً نیازمند اطلاعات بیشتری هستند. او استدلال می‌کند که غیرعقلانی بودن ظاهری

عامه مردم در رابطه با بیم، واکنشی بسیار عقلانی به شکست عقلانیت تکنیکی - علمی در برابر بیمهای رو به افزایش مدرنیته متأخر است. واکنش قابل فهم افراد آن است که به متقدان آن خطرناکی بدل شوند که مدرنیته اولیه آنها را تولید کرده است و همچنین به ناقدان گرایش این مدرنیته به تولید صنعتی بدل شوند. یک معتقد است که این عمل هم اکنون به اشکال متفاوت در سازمانهایی نظیر جنبش سبز و همچنین در میان افرادی از عامه مردم در حال رخ دادن است.

یک به گونه ای کم و بیش ضد و نقیض، بیم را، به طور همزمان هم تقویت کننده وضعیتهای غیر عادلانه و هم عامل دموکراتیزه کردن و خلق نوعی شهروندی جهانی می داند. او تصدیق می کند که برخی گروههای اجتماعی از نحوه توزیع و رشد بیمها بیشتر آسیب می بینند و ممکن است این تفاوتها توسط نابرابری طبقاتی و جایگاه اجتماعی ساخت یابند. محرومان در مقایسه با ثروتمندان به سبب فقدان منابع، فرصتهای کمتری برای اجتناب از بیمها در اختیار دارند: «فقر، موجب یورش شمار بسیاری از بیمهای شوم می شود. در مقابل، ثروت (درآمد، قدرت یا تحصیلات) می تواند امنیت و رهایی از بیم را خریداری کند» (یک، ۱۹۹۲ب: ۳۵). گذشته از این یک به رشد نابرابریها در توزیع بیم اشاره می کند که در آن جایگاههای طبقاتی و جایگاههای بیم با هم تداخل می یابند. او اذعان دارد که آنچه او آن را «مستعمره های سابق» دنیای غرب می نامد توسط کشورهای ثروتمندتر، در مسیر تبدیل به زباله دانیهای مواد زاید سمی و هسته ای جهان قرار گرفته اند.

با این حال، یک استدلال می کند که بسیاری از بیمهای جامعه بیم زده به شیوه هایی یکسان به مردم ثروتمند و مردم فقیر آسیب می رسانند. فقر سلسله مراتبی است، آلودگی هوا دموکراتیک است (۱۹۹۲ب: ۳۶). بیمهایی مانند تشعشعات، جنگهای هسته ای، مواد شیمیایی سمی در غذا و هوا و آلودگی آب، به سبب گستردگی بسیار زیاد و نامرئی بودن نشانه ها یا آثارشان یا هر دو آنها، حتی برای کسانی که از نظر اجتماعی، اقتصادی ممتاز به شمار می آیند، غیر قابل اجتناب اند. بیمهای مدرنیزاسیون آنها را نیز که آن را ایجاد کرده اند یا از آن سود برده اند متأثر می سازد و بدین سان مرزهای میان طبقات و کشورها را در هم می شکند. یکی از خصیصه های جامعه بیم زده آن است که کسانی که بیش از همه درباره بیمها نگران و از آن آگاه اند، عمدتاً از افراد دارای تحصیلات بالا و طبقات مرفه اند، زیرا این گونه افراد در آگاه کردن خود از بیمها کوشش زیادی به عمل می آورند. با این حال به رغم بهترین تلاشهایشان دانش این افراد درباره اندازه و وسعت بیم ناقص است، زیرا آنها به دانش علمی (که صاحب آن تولیدکنندگان بیرونی هستند) دسترسی ندارند (یک، ۱۹۹۲ب: ۵۳). بنابراین مشخصه جامعه بیم زده تضادی است که بر مبنای آن میزان دسترسی افراد ممتاز آن به دانش بیشتر است اما کافی نیست؛ در نتیجه آنها مضطرب می شوند بدون آنکه قادر باشند به اضطرابشان

خاتمه دهند یا بر آن تأثیری بگذارند.

فردی شدن

مفهوم دیگری که در نظریه جامعه بیم زده و مدرنیزاسیون تأملی یک نقشی اساسی دارد، فردی شدن است. فردی شدن به بیگانگی یا تنهایی دلالت نمی‌کند بلکه به معنای این الزام در مدرنیته متأخر است که افراد در غیاب یقینها و هنجارهای سنتی ثابت و الزام‌آور و ظهور شیوه‌های جدید زندگی که به طور مداوم در معرض تغییر است، باید خود زندگینامه خود را خلق کنند (یک، ۱۹۹۴: ۱۳). فردی شدن وجه دیگر جهانی شدن یعنی وجه خصوصی آن در مدرنیزاسیون تأملی است. هسته مدرنیته تأملی، دگرگونی نقشهای پذیرفته شده اجتماعی مانند جنسیت و طبقه اجتماعی و رهایی از قید آنهاست (یک، ۱۹۹۲b: ۸۷ff). یک فردی شدن را نتیجه فرآیندهای مدرنیزاسیون می‌داند که مستلزم کاهش تأثیر نهادهای ساخت‌مندکننده سنتی جامعه در شکل‌گیری هویت شخصی است. عواملی چون آموزش همگانی، بهبود سطح زندگی، موج دوم جنینش فیمینیستی و دگرگونی در بازار کار، در روند فردی شدن تأثیر بسزایی داشته‌اند.

فردی شدن به معنای فروپاشی یقینهای جامعه صنعتی و اجبار در جست‌وجو و ابداع یقینهای جدید برای خود و دیگران، در غیاب آنهاست (یک، ۱۹۹۴: ۱۴). توانایی شکل دادن به سرنوشت خود از طریق استقلال فردی و شناسایی هویت خود به تصمیم‌گیری بستگی دارد، همان‌طور که عاملیت را پیش فرض خود می‌داند. «موج اجتماعی خروشان از فردی شدن» (یک، ۱۹۹۲b: ۸۷) پدید آمده است که بر اثر آن مردم و ادار شده‌اند که خودشان سکان هدایت زندگی را به دست گیرند و ذهنیتهای متعدد و تغییرپذیری را اتخاذ کنند. فردی شدن نوعی دگرگونی اجتماعی پیچیده و مبهم است: «از یک زاویه به معنای آزادی انتخاب و از زاویه‌ای دیگر فشار برای همنوایی با خواستههای درونی شده است، از سویی به معنای مسئول خود بودن و از سوی دیگر به معنای وابسته بودن به وضعیتهایی است که کاملاً از چنگ انسان می‌گریزد» (یک و یک - گریشام، ۱۹۹۵: ۷). اگرچه فردی شدن به عنوان یک فرآیند اجتماعی درازمدت بر همه گروههای اجتماعی تأثیر یکسانی نمی‌گذارد، اما برای تعداد وسیعی از مردم تأثیر فزاینده‌ای در هدایت زندگی روزمره‌شان داشته است.

در حالی که روزگاری، در جامعه ماقبل مدرن، چنین انتظار می‌رفت که سرنوشت فرد از طریق بخت، یعنی جایگاهی که او در آن متولد می‌شود تعیین می‌شود، امروزه جریان زندگی بسیار منعطفتر و بازتر تصور می‌شود، هرچند با توجه به تلاشهای خود فرد و نه بافت و خیزهای بخت و

اقبال او. پک، (۱۹۹۲ب: ۱۳۵) به این موضوع تحت عنوان زندگینامه تأملی اشاره می‌کند یا زندگینامه‌ای که به جای آنکه مخلوق اجتماع باشد خود فرد آن را خلق کرده است. اشکال سنتی غلبه بر تشویش و ناامنی - خانواده، ازدواج و نقشهای مردانه، زنانه - رو به زوال‌اند و افراد باید برای خلق تقاضاهای جدید برای نهادهای اجتماعی همچون نهادهای آموزشی، مشاوره‌ای، درمانی و سیاسی، به خود اتکا کنند (۱۹۹۲ب: ۱۵۳). بنابراین فردی شدن متضمن افزایش تقاضاهای جدید در مردم و در عین حال در انتخابهای آنان است که به ویژه در رابطه با مسایلی همچون هویت جنسی، روابط شغلی و خانوادگی، روز به روز پیچیده‌تر و دشوارتر می‌شود. این نوع برنامه‌ریزی نیازمند به کار بستن پیوسته و فراوان تأمل درباره ماهیت مسیر زندگی فرد و آینده آن است.

برای مثال در عرصه‌هایی مانند کار و آموزش و پرورش از افراد انتظار می‌رود که سرنوشت خود را بسازند، با دیگران برای کسب صلاحیتها و اشتغال رقابت کنند و زندگی حرفه‌ای فردی خود را دیگر نه با اتکاء بر انتظارات سنتی یا ساختارهای اجتماعی بنا کنند. شغل پایدار را دیگر نمی‌توان به عنوان یک امر داده شده در نظر گرفت، بلکه چنین تصور می‌شود که مردم خودشان باید فرصتهایشان را ایجاد کنند. کارگران باید با یک بازار کار کثرت‌یافته و مرکززدوده سروکار داشته باشند که به موجب آن از کارگران تقاضا می‌شود که انعطاف‌پذیر و کارآفرین باشند و در غیر این صورت، تبعات کم اشتغالی یا بیکاری را تحمل کنند. در عرصه مناسبات شخصی، فردی شدن در همکاریهای صمیمی به تعارضات بیشتری میان افراد می‌انجامد، زیرا هر طرف می‌کوشد حق خود را برای خودمختاری و پیشرفت شخصی دنبال کند و در عین حال سعی دارد ارتباط خود را حفظ کند. نقشهای جنسیتی مانند سابق متصلبانه جریان زندگی را سازمان نمی‌دهند. در نتیجه، امکان انتخاب بیشتری در هدایت و اداره روابط وجود دارد اما این امر نیازمند مذاکرات و تصمیم‌گیری فشرده و مستمر برای جفتهاست. مردم باید با نیاز خود به خودمختاری و ابراز وجود و با نیازشان به وابستگی و ثبات عاطفی در روابط با مهارت برخورد کنند. میان درخواستهای خانواده و ضرورت‌های محل کار که پیش‌فرض آن فردی مستقل است که بار مسئولیتهای خانوادگی بر دوشش نباشد تضادهایی آشکار شده است. در این زمینه، بیمه‌های فردی جدیدی ایجاد شده، به ویژه برای زنان، که متضمن ناامنیهاست و همچنین بیمه‌هایی که حول و حوش مسائل اشتغال و اقتصادی و همچنین حول و حوش پایداری روابط در ازدواج قرار دارد (پک و پک - گریشام، ۱۹۹۵).

بنابراین فردی شدن آکنده از بیم است (همانجا). بازوالات شمار زیادی از یقینهای سنتی که توسط سن و جنسیت و طبقه اجتماعی پی‌ریزی شده بود، تعداد زیادی از بیمه‌های جدید از جمله بیکاری یا

کم‌اشتهالی، ناپایداری زناشویی و فروپاشی خانواده توأم با سطوح بالایی از اضطراب و ناامنی ایجاد شده است. زندگی حتی زمانی که بیشتر تحت کنترل فرد قرار دارد از اطمینان و یقین کمتری برخوردار است. این حرکت به سوی فردی شدن به این معنا نیست که نابرابریهای اجتماع یا سازمان‌یابی فرصتها توسط ویژگیهایی چون طبقه، جنسیت یا قومیت ناپدید شده‌اند؛ بلکه، در مواجهه با فردی شدن تأثیر این ساختارها روی بختهای زندگی کمتر آشکار می‌شود و کمتر به آن اعتنا می‌شود. نابرابریها عمدتاً فردی و شخصی تلقی می‌شوند و همچون تمایلات روانشناختی مانند ناتوانی، احساس گناه، اضطراب، تضاد و روان‌رنجوری «ادراک می‌شوند» (یک، ۱۹۹۲ب: ۱۰۰). انتخاب نوع نادرست مدرک دانشگاهی، شغل یا شریک زناشویی، مواجه شدن با بیکاری یا فروپاشی خانواده، بیشتر نتیجه برنامه‌ریزی یا تصمیم‌گیری اشتباه‌آمیز خود فرد تلقی می‌شود تا پیامد فرآیندهای وسیعتر اجتماعی.

دیدگاه گیدنز دربارهٔ بیم

آنتونی گیدنز در کتابهایش پیامدهای مدرنیته (۱۹۹۰) و مدرنیته و هویت شخصی (۱۹۹۱) و همچنین همراه با لاش و یک در مدرنیزاسیون تأملی (۱۹۹۴) دربارهٔ بیم و عدم قطعیتی که با آن افراد در جوامع غربی معاصر با آن با زندگی روبه‌رو می‌شوند به تفصیل مطالبی را نگاشته است. گیدنز همچون یک این تردید و بی‌اطمینانی را ناشی از پی بردن به این نکته می‌داند که ادعاهای مدرنیته در مورد پیشرفت بشر به همان اندازه که سابقاً تصور می‌شد، یوتوپیایی نیست. آثار گیدنز دربارهٔ بیم مبتنی بر بحثهای قبلی او راجع به مدرنیزاسیون و جهانی شدن و ارتباط آنها با سرشت زندگی روزمره است. او استدلال می‌کند که: «در واقع یکی از مشخصه‌های متمایز مدرنیته پیوند متقابل روزافزون میان دو "حد نهایی" گسترش‌یابندگی و نیت‌مندی است: از یک سو تأثیرات جهانی شدن و از سوی دیگر تمایلات شخصی» (۱: ۱۹۹۱). او به ویژه به شناسایی و تحلیل این پیوندهای متقابل و تأمل دربارهٔ تأثیرات بعدی آن بر واکنشهای اجتماعی به بیم علاقه‌مند است.

گیدنز مانند یک مشخصه صنعت‌گرایی متأخر یا مدرنیته متأخر را دگرگونی در عادات و آداب و رسوم سنتی می‌داند که تأثیری اساسی بر هدایت زندگی روزمره و معنای آن دارد. او نهادهای مدرن را برای سرشت مدرنیته مهم و اساسی تشخیص می‌دهد. این نهادها روی زندگی روزمره و فردیت تأثیر می‌گذارند اما خودشان به نوبه خود به وسیله کنشهای افراد شکل می‌گیرند. به نظر گیدنز، مشخصه‌های مهم مدرنیته تأملی بودن نهادها و افراد، به همراه سازمان‌یابی مجدد زمان (time and place) و توسعه مکانیزمهای از جا‌کنند (disembedding mechanisms) یا

مکانیزمهایی است که روابط اجتماعی را از زمینه‌های خاص زمانی / مکانی خودشان خارج کرده و آنها را در منطقه‌های وسیعتر به کار می‌برند. یکی از این مکانیزمهای از جا کردن، نظامهای دانش تخصصی است، زیرا آنها «شیوه‌های دانش فنی را گسترش می‌دهند که اعتبار آنها مستقل از کنش‌گران و موکلانی است که آنها را مورد استفاده قرار می‌دهند (همانجا: ۱۸). سایر مکانیزمهای از جا کردن شامل قلمروهای زمانی استاندارد شده جهانی و نشانه‌های نمادین یا ابژه‌های واسطه میادله هستند که ارزش استاندارد دارند، مانند پول به آن‌گونه که در اقتصاد جهانی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

مطابق دیدگاه گیدنز، در زمانهای ماقبل مدرن، مکان و جا (space and place) غالباً بر هم منطبق بودند و تحت تسلط فعالیت‌های منطقه‌ای قرار داشتند. وضعیتهای مدرنیته با رواج دادن ارتباط میان دیگران «غایبی» که از یکدیگر دورند، به طور فزاینده‌ای مکان را از جا جدا کرد. برخلاف دوران ماقبل مدرن، که در آن تجربه‌ها و سنتها به میزان زیادی در محلهای خاص محبوس بودند و از این رو بسیار زمینه‌ای و گسسته بودند، مدرنیته متأخر میان تجربه‌ها و دانش بشر پیوند برقرار کرد. نهادهای مدرن یکپارچه کننده و برقرارکننده یک «دنیای واحد» و احساسی از یک «ما» به مثابه بشریتی که متفقاً با مسائل و فرصتها مواجه می‌شود هستند که در دوران ماقبل مدرن هیچ‌گاه وجود نداشت (همانجا: ۲۷).

گیدنز به «خصلت دوپهلوی مدرنیته» (۱۹۹۰: ۱۰) یا بیمهایی که توأم با اشتیاق به پیشرفت است اشاره می‌کند. به سبب مکانیزمهای از جا کردن و جهانی شدن، اکنون ممکن است رویدادها به طور بالقوه آثار فاجعه‌آمیزی داشته باشند که بسیار گسترده‌تر از قبل است. سقوط اقتصاد سرمایه‌داری جهانی بر بختهای زندگی میلیونها نفر تأثیر می‌گذارد، همین‌طور خرابی یک کارخانه انرژی هسته‌ای ممکن است میلیونها انسان را نابود سازد یا به آنها آسیب برساند. بنابراین گیدنز مدرنیته متأخر را، به منزله «یک فرهنگ، بیم»، توصیف می‌کند (۱۹۹۱: ۳). او تأکید می‌کند که منظور او از این اصطلاح آن نیست که مردم در جوامع غربی معاصر بیشتر در معرض خطر هستند یا آن‌که درباره تهدیدهای مربوط به رفاهشان بیش از آنچه قبلاً بودند نگران و مضطرب‌اند. در دورانهای قبلی، وحشتی از فاجعه‌های هولناکی که تأثیری جهانی داشت و نوع بشر را نابود می‌کرد، وجود داشت. به هر حال، در زمان حاضر، چنین وحشتی عموماً به این برداشت پیوند می‌یابند که انسانها (به جای خدایان یا سرنواشت) خودشان این فاجعه‌ها را به بار می‌آورند (همانجا: ۲-۱۲۱). بنابراین، این تهدیدها از نوع متفاوتی هستند و بخشی از «سویه تاریک مدرنیته» به شمار می‌آیند (همانجا: ۱۲۲). مخاطره‌ها و خطرها، اکنون به جای آن‌که به منزله امور داده‌شده تصور شوند به مثابه بیمها یعنی

چیزهایی که انسانها توان اعمال کنترل و نظارت بر آن را دارند، در نظر گرفته می‌شوند. جامعه‌ای که به طور فزاینده مشغول و نگران آینده (و نیز امنیت) است همان جامعه‌ای است که مفهوم بیم را تولید می‌کند (گیدنز، ۱۹۹۸: ۲۷).

بنابراین گیدنز در مورد سرشت بیم و ربط دادن آن به مخاطره‌ها یا خطرهایی که به طور عینی وجود دارند اما اساساً متفاوت با دوره‌های قبلی هستند و اکنون با مسئولیت بشری پیوند یافته‌اند، موضعی مشابه با یک اتخاذ می‌کند. او مفهوم بیم را چنان توصیف می‌کند که طی دو مرحله تغییر می‌کند که کاملاً با مشاهدات یک درباره تغییرات مفهوم بیم و برخورد با آن در جوامع مدرن اولیه و دوره‌های مدرن متأخر تطبیق دارد. در مرحله اول بیم به منزله «یک محاسبه ضروری»، شیوه‌ای برای ارتقاء اطمینان و نظم در دقت محاسبات بیم و شیوه «تحت کنترل درآوردن آینده» یعنی جایی که مؤلفه‌های مختلف بیم «داده شده‌اند» و بنابراین قابل محاسبه‌اند، پنداشته می‌شود (گیدنز، ۱۹۹۴: ۹-۵۸). بر اساس این مفهوم از بیم بود که دولت رفاه عامه به منزله شیوه‌ای برای محافظت مردمان از بیم تهدیدهای از حیث کارشناسی بیمه محاسبه‌پذیر - مثل بیماری و بیکاری - گسترش یافتند، آن هم به کمک طرح‌های بیمه‌ای (گیدنز، ۱۹۹۸: ۸-۲۷). در مرحله دوم ما قادر نیستیم که دقیقاً بیم را محاسبه کنیم، بلکه در عوض «سناریوها»یی درباره بیم با درجات متفاوتی از احتمال وقوع آنها می‌نویسیم. یکی از مثالهای آن گرم شدن کره زمین است که موضوع بحثهای کارشناسانه قرار گرفته که آیا این امر در حال اتفاق افتادن است یا نه و عواقب آن تا چه حد وخیم هستند. یکی از پیامدهای مدرنیته آن است که اکنون عدم قطعیتها و بی‌اطمینانها بسیار بزرگتر از آنی است که از قبل وجود داشته است.

گیدنز مانند یک تأملی بودن مدرن را متفاوت با نظارت فکورانه‌ای که همواره بخشی از فعالیت بشر بوده می‌داند. تأملی بودن مدرن هم برای افراد و هم برای نهادها متضمن آگاهی از سرشت احتمالی دانش تخصصی و فعالیت اجتماعی و حساسیت آنها در برابر تجدیدنظر و اصلاح و تغییر است (گیدنز، ۱۹۹۱: ۲۵). این بازاندیشی هم محصول روشنگری است و هم انتظارات آن را در مورد پیشرفت بی‌وقفه بشر به وسیله دانش، نقش بر آب می‌کند. وضعیت مدرنیته - جدایی روزافزون مکان و جا و زمان و نقشهای رو به افزایشی که مکانیزمهای از جا کندن ایفا می‌کند - همگی وابسته به اعتمادی است که هدف آن افراد نیست بلکه «قابلیتهای انتزاعی» است (گیدنز، ۱۹۹۰: ۲۶). اکنون مردم نمی‌توانند برای مدیریت زندگی روزمره خود مانند دوره ماقبل مدرن و دوره مدرن اولیه صرفاً بر دانشهای محلی، سنت، احکام مذهبی، عادت یا مشاهده اعمال دیگران تکیه کنند. بلکه آنها باید در درجه اول به متخصصان نگاه کنند که آنها را شخصاً نمی‌شناسند و بعید

است که زمانی با آنها ملاقات کنند تا رهنمودها را در اختیار آنها بگذارند.

گذشته از این، مدرنیته با تردید درباره اعتبار دانشها و اعتراف به این که تمامی دانش در معرض اصلاح و تجدیدنظر قرار دارد، مشخص می‌شود. دانش بیشتر به عدم قطعیت بیشتر منجر شده است: «این واقعیت که متخصصان غالباً با یکدیگر اختلاف نظر دارند تقریباً برای همگان به مسأله آشنایی بدل شده است» (گیدنز، ۱۹۹۴: ۱۸۶). سازمان تأملی محیطهای دانش مستلزم پیش‌بینی مداوم ماهیت پیامدها در آینده یا تخمین بیم است. این تخمین و برآورد در ذات خود همواره غیردقیق است چرا که این محاسبات متکی بر نظامهای دانش انتزاعی‌اند که خود در معرض رقابت و تغییر قرار دارد. در نتیجه مردم به طور فزاینده‌ای درباره ادعاهای پیشرفتی که توسط مدرنیته سنتی ارائه شده بدگمان شده‌اند. از این رو تأملی بودن مستمر افراد و نهادها ناشی از همین امر است. در دوره‌های ماقبل مدرن تأملی بودن عمدتاً به وسیله سنتهایی سازمان داده می‌شد که در درون سازمان زمانی-مکانی اجتماعات منفرد ایجاد شده بود. در مدرنیته، تأملی بودن ویژگی متفاوتی یافت - سنت به منزله توجیهی برای کنش اهمیت کمتری پیدا کرد. در مقابل، «رسوم اجتماعی به طور مداوم در پرتو ورود اطلاعاتی درباره همان رسوم بررسی و اصلاح می‌شود؛ بنابراین به گونه‌ای سازنده خصلت آنها دگرگون می‌شود» (گیدنز، ۱۹۹۰: ۳۸).

گیدنز استدلال می‌کند که مفهوم بیم، با مفهوم سرنوشت ناسازگار است زیرا سرنوشت مسیری از پیش تعیین شده را بدیهی فرض می‌کند:

در دنیایی که اساساً به وسیله بیمهای آفریده انسانها ساخت یافته جای کمی برای نغوظهای الهی یا در واقع تسکینهای جادویی ارواح یا نیروهای کیهانی یا ارواح وجود دارد. آنچه در مدرنیته مهم و اساسی است آن است که در کل، بیمها را می‌توان با توجه به دانش تعمیم‌پذیر درباره خطرهای احتمالی، ارزیابی و برآورد کرد - نگرشی که در آن تصورات بخت (fortuna)، عمدتاً به عنوان صورتهایی حاشیه‌ای و کم‌اهمیت به بقای خود ادامه می‌دهند (گیدنز، ۱۹۹۰: ۱۱۱).

اگرچه در مدرنیته متأخر تصورات سرنوشت و تقدیر هنوز وجود دارد اما مفهوم بیم نیز در آن غالب است. دلالت ضمنی مفهوم بیم آن است که هیچ جنبه‌ای از کنش انسانی از یک جریان مقدرشده تبعیت نمی‌کند، بلکه همه پذیرای احتمال هستند: «زندگی در «جامعه‌ای بیم‌زده» به معنای زندگی با نگرشی حسابگرانه به امکانات آشکار کنش اعم از مثبت یا منفی است که با آن ما به صورت فردی یا در مقیاسی جهانی به شیوه‌ای مستمر با هستی اجتماعی معاصر خودمان مواجه می‌شویم» (گیدنز، ۱۹۹۱: ۲۸). تخمین بیم مستلزم سبک و سنگین کردن و انتخاب کردن از میان مسیرهای احتمالی

متفاوت کنش با توجه به نتایج پیش‌بینی‌شده آنهاست؛ بنابراین مدرنیته رو به سوی آینده دارد در حالی که ماقبل مدرنیته رو به سوی گذشته داشت (همانجا: ۲۹).

به سبب آن که در مدرنیته متأخر «خود» (self) همچون پروژه‌ای تأملی در نظر گرفته می‌شود که به جای آن که «داده‌شده» باشد، بفرنج و مسأله‌دار است و تأکید زیادی می‌شود بر تربیت‌پذیری «خود» و مسئولیتی که انسان برای تعیین مسیر زندگی خود بر عهده دارد. افراد ذخایر دانش تخصصی بیشتری برای ساختن پروژه «خود» دارند (همانجا: ۳۳-۳۲). از آنجایی که دانش در مدرنیته معاصر پیوسته مورد تجدیدنظر قرار می‌گیرد، فرآیندهای تأمل کردن، پیچیدگی و عدم یقین بیشتری دارند. انتخابهای بیشتری باید به عمل آید. «خود»، همانند زمینه‌های نهادی و وسیعتری که در آن حضور دارد باید به گونه‌ای تأملی ساخته شود. با این حال، این تکلیف باید در میان تنوع حیرت‌آوری از انتخابها و امکانها انجام گیرد» (همانجا: ۳). از آنجا که سنتها قدرت خود را از دست داده‌اند و آزادی بیشتری در مورد نحوه زندگی فرد وجود دارد، مفهوم سبک زندگی همواره برای نفسانیت (selfhood) اهمیت بیشتری یافته و افراد را وادار می‌کند که به سبک-سنگین کردن طیفی از انتخابها بپردازند. پروژه تأملی هویت نفسانی (self-identity) مستلزم آن است که «بیمها را چنان در نظر گیریم که گویی از صافی دانش تخصصی گذشته‌اند» (همانجا: ۵). بنابراین گیدنز همچنین استدلال می‌کند که «بدن» کمتر و کمتر به عنوان «امری داده‌شده» در نظر گرفته می‌شود بلکه بیشتر به عنوان موضوعی برای اعمال دستکاری و اراده فردی قرار می‌گیرد؛ بنابراین، «بدن به گونه‌ای تأملی بسیج می‌شود» (همانجا: ۷). پیشرفت در حوزه‌های علم و پزشکی در پیدایش این تصور سهم دارد که «بدن» تابع کنش انسانی، مانند تکنولوژیهای تولید نسل و مهندسی ژنتیک و روشهای جراحی است. در اینجا مجدداً نوشته‌های گیدنز درباره فرآیندهایی که یک آن را «فردی شدن» می‌نامد شباهت زیادی با آثار او پیدا می‌کند.

اعتماد (Trust)

یکی از تفاوت‌های میان یک و گیدنز آن است که در نوشته‌های گیدنز درباره بیم و مدرنیته متأخر، مفهوم اعتماد نقش برجسته‌ای دارد. گیدنز تأکید می‌کند که با اتکای مدرنیته متأخر به نظامهای تخصصی تعمیم‌یافته تا به دانشهای محلی، و با تکیه به نشانه‌های نمادینی مانند پول، اعتماد به بخش ضروری زندگی بدل می‌شود: «مشخصه ازجا‌کنندگی که از آن نظامهای انتزاعی است به معنای تعامل مداوم با «دیگران غایب» است - افرادی که شخص هرگز آنها را نمی‌بیند یا با آنها مواجه نمی‌شود اما کنشهای آنها مستقیماً روی خصوصیات زندگی شخصی او اثر می‌گذارد» (گیدنز، ۱۹۹۴: ۸۹). با این

حال اگر دانشهای تخصصی با شکست مواجه شوند، عواقب آن بسیار فراتر از آن زمینه محلی گسترش می‌یابد. بنابراین مشخصه اتکا بر نظامهای تخصصی جهانی، عدم قطعیت است. مردم ناگزیرند دانشهای تخصصی را بیشتر مورد سؤال قرار دهند و از آنها بخواهند که اعتمادشان را جلب کنند. گذشته از این، آنها در تلاش برای «استقرار دوباره» اعتماد خودشان در آنهایی که شخصاً از قبل آنها را می‌شناختند به سوی روابط رویاروی برگشته‌اند. این امر شامل انواع متفاوت روابط اعتمادآمیز، مبتنی بر دیگران صمیمی و انواع متفاوت بیمه‌است. در هر دو مورد یعنی در مورد دیگران صمیمی و نزدیک و دیگران متخصص، اعتماد باید حاصل شود و به طور پیوسته مورد مذاکره قرار گیرد.

اعتماد، آگاهی از بیم را پیش فرض خود می‌گیرد. در مواجهه با پیامدهای احتمالی، قابلیت اطمینان عرضه می‌کند و بدان وسیله موجب به حداقل رساندن نگرانی در مورد بیم محتمل الوقوع می‌شود: «آنچه به عنوان بیم "پذیرفتنی" - به حداقل رساندن خطر - تصور می‌شود، در زمینه‌های مختلف، متفاوت است اما معمولاً ویژگی مهم آن حفظ اعتماد است» (گیدنز، ۱۹۹۰: ۳۵). اعتماد در ایجاد امنیت هستی‌شناختی در دوران کودکی و پس از آن نقشی مهم و حیاتی دارد. گیدنز امنیت هستی‌شناختی را به مثابه پدیده‌ای عاطفی توصیف می‌کند که در بردارنده اطمینانی است که اغلب انسانها در جریان استمرار هویت نفسانیشان و در جریان پایداری محیط اجتماعی و مادی که گرد کنش را فرا گرفته است، دارند (همانجا: ۹۲). این امر، اعتماد را در قابل اطمینان بودن اشخاص و چیزها جای می‌دهد. بنابراین اعتماد ممکن است به عنوان شیوه‌ای روانشناختی برای مقابله با بیمها تلقی شود که در غیر این صورت کنش فلج می‌شود یا به احساساتی نظیر غرق‌شدگی، وحشت و اضطراب می‌انجامد. بدون اعتماد، مردم نمی‌توانند در «جهش و ایمان»ی که لازمه سروکار داشتن با این نظامهای دانش تخصصی است سهم داشته باشند، نظامهایی که خود آنها از آن فهم یا دانش فنی چندانی ندارند چرا که در آن آموزش ندیده‌اند.

اعتماد ممکن است نتیجه محاسبه‌ای تأملی باشد یا صرفاً ناشی از انتخابی باشد برای سرمایه‌گذاری ایمان در فردی یا در سازمانی و اعتماد برای افراد این امکان را فراهم می‌آورد که پیله‌ای از آسیب‌ناپذیری گرد خود ایجاد کنند که آنها را قادر می‌سازد با زندگی کنار بیایند و از آگاهی یافتن از بیمهایی که از هر سو در کمین آنها نشسته است طفره بروند. این پیله نگاهبان برخی اوقات به وسیله تجربه‌هایی که وجود این بیمها را برجسته می‌سازد، شکافته می‌شود و امور روزمره را مورد شک و تردید قرار می‌دهد. گیدنز این تجربیات را «لحظات سرنوشت‌ساز» می‌نامد که باید با مراجعه به ضوابط اخلاقی یا معیارهای وجودی به آنها رسیدگی شود. برخی اوقات افراد عمداً

به جست‌وجوی این بیمها برمی‌خیزند اما این امر غالباً در موردی اتفاق می‌افتد که پیلۀ محافظ ترمیم‌شده و برگشت احساس آسیب‌ناپذیری نسبی و در نتیجه دفع وحشت و اضطراب ممکن می‌شود (گیدنز، ۱۹۹۱: ۴۰). علاوه بر این، امور عادی روزمره در ایجاد و نگهداری امنیت هستی‌شناختی نقشی حیاتی دارند و به افراد امکان می‌دهند بنا بر عادت با خطرها و ترسهای مربوط به آن مقابله کنند (همانجا: ۴۴).

در مواجهه با بیمهای دارای احتمال پایین اما عواقب زیاد که افراد درباره آنها هیچ کنترل شخصی ندارند، مفاهیم مربوط به سرنوشت مجدداً مطرح می‌شوند. برخی اوقات اختلاف میان دانشهای تخصصی به قدری زیاد است که فرد وادار می‌شود تا به سرنوشت تکیه کند، تا به مدد بخت از فرصت استفاده کند. تصمیم‌گیری برای آنکه سرنوشت بدون توجه به آنچه گیدنز «پذیرش عمل‌گرایانه» (pragmatic acceptance) می‌نامد مسیر خود را طی کند، ظاهراً فشار اضطراب را تخفیف می‌دهد (۱۹۹۰: ۱۳۳). با این همه، او ادعا می‌کند که اضطرابها صرفاً به گونه‌ای عمیقتر به ناخودآگاه رانده می‌شوند. بنابراین ترس برطرف نمی‌شود، بلکه جای آن عوض می‌شود چرا که امکان فاجعه هنوز وجود دارد. سایر واکنشها در مقابل بیم عبارت‌اند از: «خوش‌بینی دائمی» یا پایبندی به اعتقاد روشنگری در مورد عقل‌مآل‌اندیش، «بدبینی بدگمانانه»، یا کاستن از تأثیر هیجانی اضطرابها به وسیله نزدیک کردن آن به نوعی چشم‌انداز طنزآمیز یا بیزار از جهان، و «درگیری اساسی» یا نگرشی در جهت مبارزه عملی با منابع ادراک‌شده خطر، مانند آنچه در جنبشهای اجتماعی جدید نظیر جنبش سبز یافت می‌شود (۱۹۹۰: ۷-۱۳۵).

گیدنز مانند یک، همچنین در این اواخر در کتاب خود، دگرگونی روابط نزدیک (1992)، درباره روابط عشقی و جنسی مطالبی را منتشر کرده است. جایی که او بیمهایی را که ملازم است با «راز دل خود را به دیگری گشودن» و در پی رابطه «ناب» رفتن را مورد بحث قرار می‌دهد. گیدنز استدلال می‌کند که مردم به ویژه آنهایی که در عشق رمانتیک و ازدواج درگیر می‌شوند برای یافتن احساسی از امنیت و بناکردن فردیت، به مناسبات شخصی بسیار محدودی متکی می‌شوند. او مدعی است که در دنیای اجتماعی که در آن نقشهای جنسیتی و خانوادگی در حال تغییر است، سطح بالایی از اضطراب و فقدان اطمینان حول روابط عشقی وجود دارد که به واسطه تنش میان حفظ احساس خودمختاری به عنوان یک فرد و نیاز به ارتباط نزدیک با دیگران مشخص می‌شود.

گیدنز تصور خود را از «رابطه ناب» در مدرنیته و هویت نفسانی مطرح و استدلال می‌کند که این رابطه «رابطه‌ای است که در آن معیارهای خارجی از بین رفته‌اند: این رابطه فقط به سبب هو نوع پاداشی وجود دارد که چنین رابطه‌ای می‌تواند آن را ارائه کند» (۱۹۹۱: ۶). اعتماد در رابطه ناب نقش

مهمی ایفا می‌کند و بیشتر به وسیله بازگفتن افکار و احساسات خصوصی به یکدیگر شکل می‌گیرد تا پناه بردن به معیارهای خارج از خود آن رابطه، مانند وظیفه اجتماعی یا الزام سنتی. بنابراین «رابطه ناب» همچنین به میزان زیادی تأملی است و نگهداری آن نیازمند تلاش دائمی است. این رابطه مستلزم پایبندی است اما این پایبندی باید بر اساس صمیمیت و نزدیکی به طور فعال به دست آید و مورد توافق قرار گیرد. حوزه روابط شخصی، محلی در نظر گرفته می‌شود که ممکن است در آن صمیمیت ایجاد شود و فرد را در برابر عدم قطعیتها و ناپایداریهای دنیای خارجی حمایت کند. با وجود این، روابط شخصی و صمیمیت، خودشان به سبب باز بودن بیشتر و زوال هنجارهای سنتی، توسط بیمها تهدید می‌شوند. در مورد روابط نزدیک و صمیمی حوزه‌های متعدد گوناگونی، مانند ازدواج و روابط عاشقانه دیگری همچون رابطه میان افراد همجنس و میان والدین و کودکان، وجود دارد (همانجا: ۱۲).

در سطح فردی، اعتماد پروژه‌ای است که باید روی آن کار شود و نیازمند آن است که در غیاب قواعد ثابت، هر طرف با دیگری آزادانه ارتباط برقرار کند (گیدنز، ۱۹۹۰: ۱۲۱). گیدنز و سواس ما در مورد کیفیت روابط را ناشی از نیاز به پرورش اعتماد می‌داند: رابطه اروتیک (erotic) به طور خاص نیازمند گشودن افکار و عواطف خود به روی دیگران است. برای شناخت دیگری فرد باید خودش را بشناسد: «روابط اروتیک مستلزم پیش رفتن در مسیر کشف متقابل است» که در آن فرآیند تحقق خود از سوی عاشق همانقدر بخشی از تجربه است که صمیمیت فزاینده با معشوق (همانجا: ۱۲۲). اعتمادی را که شخص در یک دیگری نزدیک و صمیمی سرمایه‌گذاری می‌کند می‌توان در هر موقعی قطع کرد: دیگری صمیمی در نتیجه یک رابطه عشقی شکست خورده، تبدیل به شخصی بیگانه می‌شود. بنابراین مشخصه «گشودن افکار و عواطف خود به دیگران» ابهام و اضطراب و بیم است. نتیجه آن که روابط صمیمی با وجودی که امنیت هستی‌شناختی را وعده می‌دهند، جایگاهی برای ناامنی شدید نیز هستند.

نتیجه‌گیری

میان یک و گیدنز در مورد نظریه‌پردازی درباره بیم در متن مدرنیته متأخر همگراییهای عمده‌ای وجود دارد. هر دو آنها مفهوم بیم را به منزله یک مسأله اساسی در دوره معاصر در نظر می‌گیرند که از فرآیندهای مدرنیزاسیون ناشی می‌شود. به نظر آنها، مشخصه بیمها در جامعه مدرن متأخر دگرگون شده و پیامدهای وسیعتری در تأثیر بر سرتاسر مکان و زمان دارند. یک و گیدنز به جنبه‌های سیاسی بیم علاقه‌مندند و تأمل را به عنوان واکنشی اساسی در برابر عدم قطعیت و ناامنی در مدرنیته متأخر

برجسته می‌سازند. آنها معتقدند آگاهی عامه مردم از این امر که ادعاهای متخصصان دربارهٔ بیم غالباً غیرقطعی یا با یکدیگر ناسازگار است، بیشتر است و همچنین به اراده‌ای در نزد عامه مردم اشاره می‌کنند که بر مبنای آن، آنان متخصصان و حکومتها و صنعت را در رابطه با مسائل مربوط به بیم به مبارزه بطلبند. یک و گیدنز بحثهای خود دربارهٔ تأمل را به حیطة زندگی خصوصی و روابط نزدیک و صمیمی گسترش می‌دهند و به شیوه‌هایی اشاره می‌کنند که از طریق آن بیم و تأمل وابسته بدان در این حیطة نفوذ کرده است. یک و گیدنز هر دو دربارهٔ بیم رویکرد ساختگرایی اجتماعی ضعیف اتخاذ می‌کنند و در رویکردی نیز شریک‌اند که مبتنی بر ساختگرایی انتقادی است زیرا که توجه خود را بر این امر معطوف می‌کنند که چگونه بیم در سطح کلان ساختاری جامعه تولید می‌شود و با آن برخورد می‌شود و همچنین معانی ضمنی این امر و تضادهای اجتماعی برخاسته از آن چیست.

با وجود این، میان دو نظریه‌پرداز یادشده، دربارهٔ بیم تفاوت‌های مهمی نیز وجود دارد. یکی از آنها رابطهٔ ضمنی میان بیم و تأمل دربارهٔ بیم است. یک به گونه‌ای تلویحی بیان می‌کند که افزایش یافتن میزان تأمل دربارهٔ بیم نتیجهٔ تعداد بیشتر بیمه‌ای است که در دورهٔ مدرن متأخر تولید می‌شود. گیدنز این رابطه را برعکس می‌بیند. بیمها در مدرنیتهٔ متأخر از نظر تعداد بیشتر نیستند، بلکه صرفاً تصور می‌شود که بیشترند، زیرا سرشت ذهنیت به طرز کلی در جهت نگرشی به زندگی تغییر کرده که نسبت به احتمال بیم بسیار حساستر از دوره‌های قبلی است. از این گذشته، گیدنز و یک نظامهای دانش تخصصی را به شیوه‌های متفاوتی بازمی‌نمایانند. به نظر گیدنز تأملی بودن در اثر نظامهای تخصصی رخ می‌دهد و متکی به اعتماد عامهٔ مردم به تخصص است. اما برای یک تأملی بودن نقد تخصص است و به ویژه در رابطه با مخاطرت زیست-محیطی، به جای آن که مبتنی بر اعتماد به نظامهای تخصصی باشد مبتنی بر بی‌اعتمادی به آنهاست. همچنین گیدنز بیشتر از یک به خود تأملی بودن متمرکز می‌شود، نوعی از تأمل که متوجه «بدن» و «خود» است. در حالی که یک بیشتر بر نقد تأملی افراد از جامعه تأکید دارد و بنابراین بیشتر از گیدنز بر نامرئی‌های اجتماعی رایج را به چالش می‌خواند (لش، ۱۹۹۴: ۱۱۶؛ لش و یوری، ۱۹۹۴: ۳۸).

در مورد تز مدرنیزاسیون تأملی انتقادهای مهمی مطرح شده است. یکی از این انتقادات آن است که یک و گیدنز دلیل می‌آورند که نقد تأملی از علم و سایر نظامهای تخصصی و نیز جنبشهای اجتماعی منحصراً مشخصه‌های مدرنیتهٔ متأخرند و در مدرنیتهٔ اولیه یافت نمی‌شوند. برخی مفسران بحث کرده‌اند که این امر واقعیت ندارد و بازنماییهای یک و گیدنز از مدرنیته ساده‌انگارانه است و پیچیدگی واکنشهای مربوط به دانش تخصصی را در نظر

نمی‌گیرد. برای مثال لَش (۱۹۹۳: ۵) اظهار می‌کند که مدرنیته خود به خود و بنا به تعریف تأملی است و بازبینی و نظارت دائمی بر خودش را ایجاب می‌کند حتی اگر این نظارت به جای فردی شدن از طریق عرف (Convention) باشد. سایر انتقادهای مطرح‌شده حاکی از آن هستند که یک و گیدنز در نظریه پردازی خود به تخیل میدان داده‌اند و گمانه‌زنیهای وسیع و غیردقیقی درباره فرآیندهای ساختاری و سازمانی انجام داده‌اند بدون آن که این گمانه‌زنیها را با دقت کافی بر پایه فرآیندها و تجربه‌های واقعی زندگی نهادی و روزمره استوار سازند. از این گذشته، ممکن است استدلال شود که یک و گیدنز با تأکید خود بر فردی شدن به اندازه کافی به جنبه‌های گروهی و اجتماعی، زیبایی‌شناختی و جنبه‌های نمادی مشترک بیم اعتنا نمی‌کنند (لَش ۱۹۹۳، ۱۹۹۴؛ الکساندر ۱۹۹۶). علی‌رغم این انتقادات، تأملات یک و گیدنز درباره ماهیت بیم در جوامع معاصر، در جامعه‌شناسی انگلیسی زبان بسیار تعیین‌کننده بوده‌اند و این تعجب‌آور نیست، چرا که بصیرتهای آنها نسبت به مشخصه‌های نهادی و سیاسی بیم، تغییرات معانی بیم در طول دوره‌های ماقبل مدرنیته، مدرنیته اول و مدرنیته متأخر و تأثیرات عقاید فعلی درباره بیم بر ذهنیت و روابط اجتماعی، ارزشمند و مشرثر هستند.

این مقاله ترجمه‌ای است از فصل چهارم کتاب: مطالعات فرهنگی

Lupton, Deborah, *Risk*, London, Routledge, 1999.

مراجع:

- Beck U. (1992a) From industrial Society to the Risk Society: Questions of survival, Social structure and ecological environment. *Theory, culture and society*, 9,97-123.
- Beck U. (1996a) World Risk Society as Cosmopolitan Society? Ecological questions in a framework of manufactured uncertainties. *Theory, Culture and Society*, 13(4), 1-32.
- Beck U. (1996b) Risk Society and the Provident State. In Lash, S., Szerszynski, B. and Wynne, B. (eds), *Risk, Environment and Modernity: Towards a New Ecology* - London: Sage, pp. 27-43.
- Beck U. (1994) The reinvention of Politics: Towards a theory of reflexive modernization. In Beck, U., Giddens, A. and Lash, S., *Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social order*. Cambridge: Polity Press. p. 45.
- Beck U. (1992b) Risk society: Towards a New Modernity. London. Sage. p. 13.
- Beck U. (1995) Ecological Politics in the Age of Risk. Cambridge. Polity Press.
- Beck U. and Beck - Gernsheim, E. (1995) The Normal Chaos of Love. Cambridge: Polity Press. p. 7.
- Giddens, A. (1990) The Consequences of Modernity. Cambridge. Polity Press, p.10.
- Giddens, A. (1998) Risk Society: The Context of British Politics. In Franklin, J. (ed.), *The Politics of Risk Society*. Cambridge: Polity Press. p. 27.
- Giddens, A. (1994) Living in a Post-traditional Society. In Beck, U., Giddens, A. and Lash, S., *Reflexive Modernization: Politics, Traditions and Aesthetics in the Modern Social Order*. Cambridge. Polity Press, p. 58.
- Lash, S. (1994) Reflexivity and its doubles: Structure, aesthetics, Community. In Beck, U., Giddens, A. and Lash, S., *Reflexive Modernization: Politics, Tradition and Aesthetics in the Modern Social Order*. Cambridge: Polity Press, p. 116.
- Lash, S. and Urry, J. (1994) *Economics of Signs and Space*. London: Sage. p.38.
- Lash, S. (1993) *Reflexive Modernization: The aesthetic dimension*. *Theory, Culture and Society*. p. 5.
- Lash (1993), Lash (1994), Alexander, J. (1996) Critical reflections on "reflexive modernization". *Theory, Culture and Society*.



پښتونستان د علوم او مطالعات فریښی
پرتال جامع علوم انسانی